

شد رها در آسمان آهنگ هورا از زمین  
جام جم آینه ما مردم همراز شد  
مژده گل در برو می در کف و معشوق... را  
خواجه شیراز داد و عید ما آغاز شد

بدریه دبیری

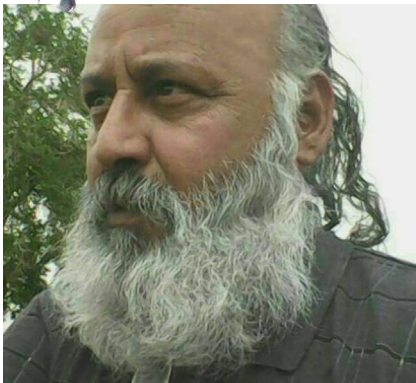
بال های شاپرک در دامن گل باز شد  
عطر گل ها را گرفت آماده پرواز شد  
نغمه بیدار باش هر نسیم فرودین  
محو بازیگوشی هر غنچه طناب شد  
سبزه تعبیر زمین از پاکی و آزادگیست  
سبز هستی که دلم با عشق هم آواز شد



چلچله در رقص و بلبل در نوا، قمری به شوق  
کلبه هامان پر شود از عشق و از آمال نو

از زمین و آسمان اخبار خوش آید به گوش  
غم نباشد، آید از هر گوشه قیل و قال نو

گل بروید، درز دیواری که شد سوراخ موش  
خوب باشد حال و فال و قیل و قال و سال نو



کیهان ژولیده انارکی

من به خندیدن چشمان تو عادت دارم  
در کنار تو که باشم چه سعادت دارم  
سال نو آمده و خانه نشین تو شدم  
در حریم حرمت میل عبادت دارم  
لویان حلقه زنان دور تو گردیده ولی  
جان به معشوق سپردند و حسادت دارم  
مادر چرخ فلک کودک خود آورده  
شاخه گل هدیه بر این روز ولادت دارم  
نود و نه چو رسیدست مرا سال دگر  
سال نو آمده و حس رشادت دارم  
گر که جانم بدهم در ره لیلای خودم  
تشنه لب می روم و عرق شهادت دارم  
میمنت باد تو را سال نوین «ژولیده»  
من به خندیدن چشمان تو عادت دارم



صبحدم شد، آمده وقت طلوع سال نو  
وقت عاشق بودن و آوردن یک حال نو

دیدن روی همه از دور و از اعماق جان  
بافته پیوند دلها، ساخته احوال نو

آرزو دارم تو و او، ما شوید از عشق و مهر  
در ته فنجان قهوه، طرح مهر و فال نو



به عزت می رسیم آنگه که زلفش را به دست آریم  
نیاز از خال او جستن بود شرط مسلمانی  
«سعید» از خویش می پرسد سعادت در چه  
می دانی؟  
جوابش می دهد آری گر این ره را بیمایی



اشرف السادات کمانی



علی الوندی

مست از شراب چشم تو افتاده ام خراب  
هرگز ندیده کس به جهان این چنین شراب  
از خود به درشدم ز تو ای جام آتشین  
ساغر گرفتم از لب و نوشیدمت به خواب  
چشمت هزار مسئله دارد که حل نشد  
کردم سؤال از تو و مانده است بی جواب  
در آبی نگاه تو ای آسمان ترین  
از موجها گذشته و دل را زدم به آب  
ای آسمان روشنی ام پیش من بمان  
تندی نکن به کجا؟ با چنین شتاب  
خشکیده در کویرم و دارم امید آب  
بر روح من ببار ولیکن نکن عتاب  
ای آینه شکسته و تکثیر می شوم  
مست از شراب چشم تو افتاده ام خراب



ثریا قنبری ساده

هر صبح  
تو را نوید می دهم  
به باغچه  
به اطلسی ها،  
به آفتابگردانها،  
به پنجره،  
به آغوشی که شب در آن گم  
و ماه را زمین گیر می کند؛  
به آینه؛  
به یاس های جانماز  
مادرم؛  
به رازقی های ایوان  
خانه مادر بزرگ؛  
گیسوان طلایی ات را رها کن  
تا ماهی ها آواز بخوانند؛  
گنجشکها برقصند  
و درختها لی لی کنان با نسیم؛  
آسمان را به پایت شکوفه باران  
کنند...  
دنیا، منتظر توست  
بیدار شو و آینه را خوشحال  
کن...



سید سعید حسینی

و در ویرانه ها گشتیم و نگشودیم قفل از دل  
نکردیم عاقبت پیدا کلید گنج پنهانی  
کنون مائیم با دیوی که در خود ساختیم آن را  
به پا کی می شود آخر درون ما سلیمانی؟  
بیا! با همتی عالی درون ملک جان کاخی  
بنا سازیم و بگشاییم در، بر روی سلطانی

به خواری مبتلا گشتیم از باد پریشانی  
رها کردیم زلفش را نه سر ماند و نه سامانی  
لعب بی نیازی را به زر شستیم از صورت  
به قاب چهره زردی ماند و چین بر روی پیشانی  
شکاف بین گندم را دلیل حق ندانستیم ،  
درون آن ز خود بینی نهان کردیم شیطانی



منتظر داستان و اشعار شما هستیم  
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به  
دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل  
ارسال نمایید.  
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد  
است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.  
tolou.news@yahoo.com

کارشناس (این شماره) سرویس ادبی - هنری: